



## An Approach to the Pathology of Understanding Hadith; Case Study: “Neglecting Biography and Sunnah” (Textualism): Backgrounds and Consequences

Ali HassanBeigi<sup>1</sup>

Received: 28/09/2022

Accepted: 17/01/2023

DOI: 10.22051/TQH.2023.40908.3641

DOR:

### Abstract

*Understanding the Hadith methodically is one of the concerns of Hadith scholars and researchers. The process of understanding Hadith faces some damages, so identifying the damages of understanding Hadith helps a lot in the correct application of understanding rules. One of these damages is “Neglecting Biography and Sunnah” (Textualism) (limiting to the words of the Infallible). This article attempts to examine the analytical method, as follows: delay in compiling the prophetic biography, development of the assimilation phenomenon, conflict of some teachings with biography and Sunnah, change of the meaning of Sunnah, weakness of historical status and neglect of biography, Shiite perception of not needing the social biography of the Infallible, inefficiency of biography and Sunnah, and the analytical method, as follows: delay in compiling the prophetic biography, development of the assimilation phenomenon, conflict of some teachings with biography and Sunnah, change of the meaning of Sunnah, weakness of historical status and neglect of biography, Shiite perception of not needing the social biography of the Infallible, inefficiency of biography and Sunnah, and neglecting the biography and Sunnah of the Infallible and then forgetting or changing it.*

**Keywords:** Pathology of Understanding Hadith, Textualism, Biography and Sunnah

---

<sup>1</sup>. Associate Professor of Theology, Arak University, Arak, Iran. Email: ahasanbagi@araku.ac.ir

فصلنامه علمی «تحقیقات علوم قرآن و حدیث» دانشگاه الزهراء (ع.ا.ه.)

سال بیستم، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۲، پیاپی ۵۹

مقاله علمی - پژوهشی، صص ۳۰-۱

## رهیافتی بر آسیب‌شناسی فهم حدیث؛ مطالعه موردی: «بی‌توجهی به سیره و سنت» (نصّ بسندگی): زمینه‌ها و پیامدها علی حسن بیگی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۲۷

DOI: 10.22051/TQH.2023.40908.3641

DOR:

### چکیده

«فهم روشمند حدیث»، یکی از دغدغه‌های شارحان و پژوهشگران حدیث است. فرآیند فهم حدیث، با آسیب‌هایی روبه‌رو است و لذا شناسایی این آسیب‌ها، به کاربرست صحیح قواعد فهم کمک فراوانی می‌کند. یکی از آسیب‌های فهم حدیث، «بی‌توجهی به سیره و سنت» یا «نصّ بسندگی» (بسنده کردن به سخن معصوم) است. این نوشتار در صدد بررسی زمینه‌ها و پیامدهای «بی‌توجهی به سیره و سنت» است. این نگاشته با روش توصیفی-تحلیلی به این نتیجه رسیده که «زمینه‌های نصّ بسندگی» عبارت است از: تأخیر در تدوین سیره نبوی، پدیده همانندسازی، تلقی ستیز برخی از آموزه‌ها با سیره و سنت، دگردیسی معنای سنت، ضعف جایگاه تاریخ و بی‌توجهی به سیره، تصور شیعه از بی‌نیازی به سیره‌ی اجتماعی معصوم، ناکارآمدی سیره و سنت و شیوع سیره و سنت شیخین. نیز «پیامدهای نصّ بسندگی» عبارت است از: معیار نبودن سیره و سنت در اعتبارسنجی حدیث، توجیه، تقابل حکم و سیره و بی‌توجهی به سیره و سنت معصوم، فراموشی و تغییر در آن.

**واژه‌های کلیدی:** آسیب‌شناسی فهم حدیث، نصّ بسندگی، سیره و سنت.

## بیان مسئله

«فرآیند فهم متن و حدیث» از مرحله فهم معنای متن شروع و به مرحله فهم مقصود گوینده، ختم می‌شود (حسن بیگی، ۱۳۹۷، ص ۲۷، ۳۷، ۴۲ و ۵۱). با این همه، گاهی پژوهشگران به شرح روشمند متن حدیث نایل نمی‌شوند؛ زیرا صرف توجه به فرآیند فهم حدیث کافی نیست. آن چه کوشش‌های شارحان حدیث را نافرجام کرده، غفلت از آسیب‌هایی است که در فهم حدیث رخ می‌دهد. بی‌توجهی به سنت و سیره معصوم<sup>(ع)</sup> یا نص‌بستگی از آسیب‌هایی است که فهم روشمند حدیث را به اختلال دچار می‌کند. توضیح آن که کلام، به دلیل لفظ بودن، تاب چندین برداشت را داراست (رضی بی‌تا، نامه ۷۷، ص ۴۶۵)؛ ولی سنت و سیره که عبارت است از رفتار و عملکرد، کمتر به چنین آفتی دچار می‌شود. بر این اساس، سنت و سیره، قابلیت رفع ابهام از سخن را داراست. قابل یادآوری است فقیهان و محدثان کم‌وبیش در مباحث فقهی و حدیث‌پژوهی به سیره و سنت پرداخته‌اند؛ ولی با وجود بررسی‌های نگارنده تاکنون نوشتاری در باره زمینه‌ها و پیامدهای بی‌توجهی به سیره و سنت بر فهم حدیث یا همان نص‌بستگی یافت نشد. زمینه‌ها و پیامدهای بی‌توجهی به سنت و سیره و سنت موضوع این نوشتار است.

### ۱. پیشینه توجه به سیره و سنت

مسلمانان بر پایه آموزه‌های دینی، از قبیل «برای شما شخص رسول الله مقتدای پسندیده‌ای است» (الاحزاب/۲۱)؛ «آنچه را رسول خدا برای شما آورده بپذیرید [و اجرا کنید]، و از آنچه نهی کرده است خودداری کنید» (الحشر/۷)؛ به الگوگیری از سیره و سنت پیامبر و معصوم و تاسی به آنان ملزم هستند. لذا بر پایه برخی گزارش‌ها توجه به سیره و سنت معصوم، به صدر اسلام باز می‌گردد. در ذیل به برخی از نمونه‌ها اشاره می‌شود:

۱-۱. طبق برخی گزارش‌ها امام علی<sup>(ع)</sup> آغازگر توجه به سیره و سنت پیامبر<sup>(ص)</sup>، است. مروان بن حکم می‌گوید: شاهد بودم که عثمان از مُحْرِم شدن به عمره در ایام حج و یا محرم شدن به عمره و حج با هم، نهی می‌کرد؛ ولی علی<sup>(ع)</sup> هر دو را با هم انجام داد

و گفت: «من حاضر نیستم به خاطر سخن کسی سنت پیامبر را رها کنم» (بخاری، بی تا، ج ۳، ص ۱۰۹).

۱-۲. عمر، خلیفه دوم، غنایم و بیت المال را بر پایه سوابق دینی و نژاد (قبیله) تقسیم می کرد (ابن سعد، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۲۵۵؛ بلاذری، ۱۳۹۸ق، ص ۴۳۷). هنگامی که امام علی (ع) به خلافت رسید، دستور داد غنایم و بیت المال، به صورت مساوی میان مسلمانان تقسیم شود. طلحه و زبیر نزد امام علی (ع) آمدند و ضمن اعتراض به این شیوه از امام درخواست کردند که در تقسیم اموال، به سنت و شیوه خلیفه دوم عمل کند. امام در پاسخ آن دو ابتدا به سنت و شیوه پیامبر در تقسیم اموال اشاره کرد و فرمود: «آیا پیروی از سنت و شیوه پیامبر (ص) سزاوارتر است یا سنت و شیوه عمر؟» آن دو گفتند: سنت و شیوه پیامبر (ص) (مغربی، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۳۸۴).

۱-۳. امام علی (ع) پیش از جنگ با خوارج، ابن عباس را برای گفت و گو با آنان فرستاد و به او چنین توصیه کرد: «با ایشان به قرآن مناظره مکن؛ زیرا قرآن احتمالات و توجیهات بسیار در بردارد. می گویی و می گویند، بلکه با سنت احتجاج کن و دلیل آور؛ زیرا آن ها هرگز از استدلال به سنت گریزگاهی نمی یابند (رضی، بی تا، نامه ۷۷، ص ۴۶۵).

۱-۴. امام صادق (ع) ضمن ستایش از سیره امام علی (ع) در رویارویی با فتنه گران جمل؛ به اهمیت توجه به سیره اشاره کرده و می فرماید: «سیره و روش علی (ع) در مورد اهل بصره [جنگ جمل] برای شیعان، از آن چه خورشید بر آن تابیده سودمندتر و بهتر بود؛ زیرا او می دانست که مخالفان او حکومت خواهند کرد؛ در نتیجه اگر در جنگ جمل آنان را اسیر می کرد، بعدها شیعان اسیر می شدند» (برقی، ۱۳۷۱، ص ۳۲۰؛ کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۳۳؛ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۱۵۵). همان گونه که ملاحظه می شود نمونه های مذکور گویای اهمیت سیره و سنت معصوم است. به احتمال فراوان تأکید بر سیره و سنت به دلیل گویا بودن آن است در صورتی که حدیث به دلیل کلام بودن تاب چندین معنا را دارد و یکی از قرائنی که کمک به وضوح مقصود گوینده حدیث می کند، سیره و سنت معصوم است.

عالمان نیز بر اهمیت سیره اذعان کرده‌اند. حسن بصری، ابوحنیفه و شافعی معتقدند چگونگی جنگ با اهل قبله و باغیان در گرو شناخت سیره علی<sup>(ع)</sup> در جنگ با آنان است (ابن عساکر، ج ۳۰، ص: ۲۸۷؛ ابن حجر، بی‌تا، ص ۳۸؛ ابن ابی‌الحدید، بی‌تا، ج ۹، ص ۳۳۱).

## ۲. مفهوم شناسی سنت و سیره

«سنت» در لغت به معنای روش، سیره، دوام و استمرار است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۶۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۲۷؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۸، ص ۲۹۹). در اصطلاح عالمان شیعه، «سنت» عبارت است از نفس قول، فعل و تقریر معصوم (بهایی، ۱۳۵۷، ص ۴؛ مامقانی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۶۹؛ سبحانی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۹). سنت نزد مشهور میان محدثان اهل سنت با حدیث مترادف است (خطیب بغدادی، ۱۴۰۵ق، ص ۱۶؛ صبحی صالح، ۱۹۸۴، ص ۱۰).

«سیره» در لغت به معنای شیوه، روش و با سنت مترادف است (صاحب‌بن‌عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۳۷۴؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۵۵۹).

با توجه به معنای لغوی سنت و سیره و موارد کاربرد این دو، معلوم می‌شود، اطلاق سیره و سنت بر فعل معصوم، بر استمرار آن فعل از سوی معصوم مشروط است. در فارسی از فعلی که به صورت مستمر انجام شود، «رویه» و «عملکرد» تعبیر می‌شود. بر این اساس، این که دانشیان اصول می‌گویند: سیره و سنت تنها بر مشروعیت فعل دلالت می‌کند و به عبارت دیگر، فعل معصوم بر جواز عمل دلالت می‌کند (مظفر، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۱۵۷؛ مشکینی، ۱۳۷۹ش، ص ۱۴۱-۱۴۲؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۷۱، ص ۲۶) صحیح نیست؛ زیرا همان‌گونه که اشاره شد، سیره و سنت بر فعلی اطلاق می‌شود که آن فعل به صورت مستمر و پی در پی از معصوم<sup>(ع)</sup> صادر و به رویه و عملکرد تبدیل شده باشد. بنابراین، دیگران به اجرای سیره و سنت اجتماعی معصوم ملزم هستند؛ مگر این که قرینه‌ای بر عدم لزوم ملاحظه شود.

## ۳. مفهوم شناسی حدیث و تفاوت با سنت

واژه حدیث در لغت به معنای جدید است. در اصطلاح حدیث عبارت است از: گزاره‌ای که از قول، فعل و تقریر معصوم (سنت = قول، فعل و تقریر معصوم) حکایت می‌کند (صدر، بی‌تا، ص ۸۰). قابل یادآوری است اولاً؛ حدیث مساوی با سنت نیست بلکه حاکی از سنت است و به اقسام چهارگانه (صحیح، موثق، حسن و ضعیف) تقسیم می‌شود. به عبارت دیگر حدیث به اعتبار شأن حکایتگری به صحیح، موثق، حسن و ضعیف تقسیم می‌گردد، ولی سنت که همان نفس قول، فعل و تقریر معصوم است، همواره صحیح است لذا دچار تقسیم رباعی نمی‌گردد (سبحانی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۹). ثانیاً؛ مخالفت با حدیث ملازمه‌ای با مخالفت با سنت ندارد؛ زیرا برخی حدیث را به دلیل آسیب‌هایی که دچار آن شده، معتبر تلقی نمی‌کنند و حجیت آن را نمی‌پذیرند؛ ولی سنت را معتبر می‌دانند. به عبارت دیگر نمی‌توان مخالف حجیت حدیث را منکر سنت و از زمره قرآن‌بسندگان تلقی کرد.

#### ۴. خاستگاه‌های بی‌توجهی به سیره و سنت یا نص‌بستگی

بی‌توجهی به سیره و سنت و یا حصرگرایی و بی‌توجهی مسلمانان در فهم متون دینی به سیره و سنت، معلول عواملی است که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود:

##### ۴-۱. تلقی صحابه از پیامبر (ص)

بر خلاف تصور امروزی مسلمانان در این زمینه که معتقدند می‌بایست از پیامبر (ص) در همه شئون زندگی پیروی کرد برخی از صحابه پیامبر (ص) از آن حضرت چنین تصویری نداشتند، بلکه آنان خود را مجاز می‌دانستند که در برخی از امور، مطابق دیدگاه خود عمل کنند و لذا احیانا بعضی دستورهای پیامبر (ص) مورد بی‌اعتنایی آنان قرار می‌گرفت. به عبارت دیگر، نگاه قداست‌آمیزی که امروزه مسلمانان از پیامبر (ص) دارند را نداشتند. لذا از سوی آنان رفتارهایی سر می‌زد که مناسب مقام پیامبر (ص) نبود. برای مثال، در برخی از آیات قرآن، خداوند به رفتار صحابه اعتراض و آنان را مذمت کرده است. خداوند آنان را به خاطر داد و فریاد راه‌انداختن در مجلس پیامبر و یا تحت فشار قرار دادن او، مورد نهدی و مذمت قرار داده است (الحجرات/ ۲ و ۷). گاهی آنان در امور اجتماعی و سیاسی بر پیامبر (ص) پیشی داشتند که باز مورد نهدی خداوند قرار می‌گرفتند

(الحجرات/۱). آنان گاه به تجارت مشغول می‌شدند و سرگرمی‌های روزگار خویش را بر شنیدن سخنان پیامبر<sup>(ص)</sup> ترجیح می‌دادند (الجمعة/ ۱۱). گاه برخی از آنان به خداوند هم اعتراض می‌کردند که چرا جهاد با دشمنان بر آنان واجب شده است (النساء/ ۷۷)، که البته اعتراض مذکور به صورت غیر مستقیم به پیامبر<sup>(ص)</sup> نیز بود. نگارنده تصور می‌کند آیاتی همچون « وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا » (الحشر/ ۷)؛ « مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا » (النساء/ ۸۰)؛ « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ » (النساء/ ۵۹)؛ همگی بر مقاومت‌ها و سرپیچی‌های صحابه در برابر دستوره‌های پیامبر<sup>(ص)</sup> در سطح جامعه است. همچنین برخی از صحابه قرشی، پیامبر<sup>(ص)</sup> را همچون دیگر کسانی می‌دانستند که در حال خشم و خوشحالی سخنانی به مقتضای خشم و خوشحالی می‌گوید لذا دیگر به ثبت و ضبط سخنان او نیازی نیست. عبدالله، فرزند عمروعاص می‌گوید: من سخنانی را که از پیامبر<sup>(ص)</sup> می‌شنیدم، به نگارش در می‌آوردم؛ زیرا می‌خواستم آن‌ها بماند تا این که قریشیان [صحابه قرشی پیامبر] مرا از نوشتن سخنان پیامبر<sup>(ص)</sup> منع کردند و گفتند: «تکتب کل شیء سمعته من رسول الله و رسول الله بشر يتكلم في الغضب و الرضا؛ تو هرچه را از پیامبر<sup>(ص)</sup> می‌شنوی، می‌نویسی؛ در حالی که پیامبر نیز بشری است که در حال خشم و خوشحالی سخنانی می‌گوید». لذا نوشتن آن‌ها لزومی ندارد (ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۲۲۹؛ دارمی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۲۳؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۰۶)؛ یا در جنگ احد که تعداد نیروی رزمنده مسلمان بر هزار نفر بالغ بود، یک سوم از آنان به بهانه این که چرا پیامبر<sup>(ص)</sup> دیدگاه ما را مبنی بر ماندن در شهر و دفاع از آن نپذیرفت، جدا شدند و از همراهی با پیامبر<sup>(ص)</sup> امتناع کردند (ابن‌هشام، بی‌تا، ج ۳، ص ۶۸). همچنین در سال ششم هجری پیامبر<sup>(ص)</sup> و عده‌ای از مسلمانان برای زیارت خانه خدا به سوی مکه راه افتادند؛ مشرکان مکه پس از اطلاع در صدد ممانعت از ورود مسلمانان به مکه برآمدند لذا مسلمانان مجبور شدند در منطقه حدیبیه فرود آیند. پس از گفت‌وگوی نماینده مشرکان با پیامبر<sup>(ص)</sup> صلحی میان ایشان و مشرکان منعقد شد که در تاریخ، از آن به «صلح حدیبیه» یاد شده است؛ ولی از آن جا که برخی از مواد صلح‌نامه

به مذاق صحابه خوش نیامد، آنان از اجرای دستور پیامبر (ص) مبنی بر ذبح قربانی و خروج از احرام سرباز زدند. زهری می‌گوید: به خدا سوگند پیامبر (ص) سخن خود را سه بار مطرح کرد؛ ولی کسی از جایش تکان نخورد (بخاری، ۱۴۲۵ق، ص ۷۰۸). پیامبر (ص) در حالی که ناراحت بود، بر ام سلمه وارد شد و فرمود: «نمی‌بینی که فرمان می‌دهم؛ ولی کسی اطاعت نمی‌کند، بلکه به من خیره شده‌اند؟!» (صالحی شامی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۵۶). ترمذ صحابه از دستور پیامبر (ص) مبنی بر ملحق شدن به سپاه اسامه (ابن سعد، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۹۰)؛ تاریخ جنگ‌های پیامبر (واقعی، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۸۵۵) و... همگی نشان‌دهنده نگاه غیرقدسی به پیامبر (ص) است. نگاه مذکور باعث بی‌توجهی به سیره و سنت پیامبر (ص) شد.

## ۲-۴. تأخیر در تدوین سیره

مسلمانان به دلایلی تا اواسط قرن دوم هجری به تدوین سیره و سنت پیامبر (ص) اقدام نکردند. توضیح آن که بر اساس گزارش‌های رسیده از صدر اسلام ظاهراً بین یک‌رویداد و ثبت آن، فاصله‌ای نزدیک یکصد سال وجود دارد؛ زیرا ما چه ابن اسحاق (م ۱۰۵ هجری) را به عنوان اولین سیره‌نگار بدانیم (صدر، بی‌تا، ص ۲۳۲) و چه ابان بن عثمان (م ۱۰۵ هجری) را در این زمینه پیشگام به حساب آوریم (ابن بکار، ۱۳۷۴ش، ص ۳۳۲؛ ابن سعد، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۱۷)؛ باز با فاصله مذکور مواجه هستیم و البته روشن است که در این فاصله، بسیاری از عملکردهای پیامبر (ص) (سیره و سنت) فراموش شد؛ برای مثال پس از هجرت ایشان به مدینه معمولاً در هر ماه، چهاربار نماز جمعه از سوی پیامبر (ص) اقامه می‌گشت. در مدت ده‌ساله که پیامبر در مدینه اقامت گزید، می‌بایست نزدیک به پانصد خطبه نماز جمعه با مضامینی از قبیل تشویق مردم به جهاد در راه خدا، سیره و سنت پیامبر (ص) در نزاع‌های داخلی در میان ساکنان مدینه، واکنش منفی مردم نسبت به برخی از اقدامات پیامبر (ص) و رویدادهای مهم که همگی زمینه ایراد خطبه از سوی پیامبر (ص) را فراهم می‌کرد، در اختیار باشد ولی تاکنون انعکاسی از آن خطبه‌ها در منابع حدیثی - تاریخی نیست (حسن بیگی، ۱۴۰۱ق، ص ۲۴-۲۵). احتمالاً در احصای عوامل مهمی که سبب چنین فاصله‌ای شده است؛ اقدامات تبلیغاتی بنی‌امیه و وابستگان



به آن‌ها را باید در اولویت قرار داد. آن‌ها که اقدامات پر دامنه‌ای در زدودن نام و یاد پیامبر (ص)، امام علی (ع) و سایر دل‌بستگان خاندان پیامبر (ص) در نظر داشتند؛ برای رسیدن به مقصود، به بازگویی سیره و سنت پیامبر (ص) و رویدادهای صدر اسلام لزومی نمی‌دیدند. عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی، به عاصم بن عمرو انصاری که به سیره و مغازی رسول‌الله (ص) آشنایی داشت؛ امر کرد که در مسجد دمشق برای مردم سیره و مغازی بگوید و به او چنین تذکر داد: «مروانیان [بنی امیه] نقل زندگی و جنگ‌های پیامبر (ص) را خوش ندارند و از بازگویی آن منع می‌کنند. بنابراین، تو در مسجد بنشین و برای مردم زندگانی پیامبر (ص) را گزارش کن» (ابن سعد، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۹۲). در دوره عباسیان نیز که مسلمانان به تدوین سیره روی آوردند، از یک سو تأخیر تدوین سیره سبب گشت بسیاری از گزاره‌های اصیل سیره و سنت از بین برود از سوی دیگر، باورهای کلامی و نیاز به توجیه رفتار خلفا و حاکمان، باعث گردید به اسم سیره و سنت با محتوای شکنجه کردن افراد، کشتار بی‌رحمانه و هجوم شبانه به قبایل در قالب سیره و حدیث گزاره‌هایی ارائه شود (حسن بگی، ۱۳۹۳، ص ۱۵). در روند همانند سازی نسبت‌های ناروایی از قبیل بریدن دست و پا و میل کشیدن به چشم‌ها و میخ کوب کردن دست گناهکار به دیوار از سوی پیامبر (ص) داده شد (بخاری، ج ۱۰، ص ۲۷۷؛ صدوق، ۱۳۸۵ق، ص ۵۴۱) که امام سجاد (ع) به انتساب میل کشیدن به چشم افراد به پیامبر (ص) واکنش نشان داد و فرمود: «والله ماسمل رسول الله عینا» (شافعی، ۱۴۰۰ق، ج ۴، ص ۲۵۹) و امام باقر (ع) در باره میخ کوب کردن دست گناهکار از سوی پیامبر (ص) فرمود: «و من ثم استحل الأمرء العذاب» (صدوق، ۱۳۸۵ق، ص ۵۴۱). به عبارت دیگر، نوعی همانندسازی میان رفتار اجتماعی - نظامی پیامبر (ص) با حاکمان و خلفا شکل گرفت. چنین گزاره‌هایی در کتاب‌های سیره سبب گردید که از سوی عالمان شیعه، سیره مورد بی‌اعتنایی واقع شود.

برخی احادیث، زمینه ترجیح حدیث (سخن) بر سیره و سنت را فراهم کرده و در نتیجه بی‌توجهی به سیره و سنت (نص‌بستگی) را در پی داشته است. در ذیل به دو نمونه اشاره می‌شود:

۱-۳-۴. شخصی به نام رحیم می‌گوید: به امام رضا<sup>(ع)</sup> عرض کردم: فدایت شوم، هنگام نماز، در رکعت اول و سوم پس از سجده، بدون جلسه استراحت<sup>۱</sup> برمی‌خیزی و می‌ایستی. ما هم چنین کنیم؟ امام رضا<sup>(ع)</sup> فرمود: «به آن چه که انجام می‌دهم نگاه نکنید، بلکه آن‌گونه که امر شده اید انجام دهید». همان‌گونه که ملاحظه می‌شود امام<sup>(ع)</sup> بر لزوم توجه به سخنان و اقوال امام توصیه می‌کند نه به رفتار امام<sup>(ع)</sup> (طوسی، ۱۳۶۵ ش، ج ۲، ص ۸۲).<sup>۲</sup>

۲-۳-۴. بر اساس حدیثی از امام صادق<sup>(ع)</sup>: امر وصیت از آسمان در مکتوبی بر محمد نازل شد و مکتوب سر به مهر جز راجع به وصیت بر محمد<sup>(ص)</sup> نازل نگشت. آن مکتوب چند مهر داشت. علی<sup>(ع)</sup> مهر اول را گشود و به آن چه در آن بود، عمل کرد. سپس حسن<sup>(ع)</sup> مهر دوم را گشود و به آن چه در آن مأمور شده بود، عمل کرد؛ وقتی حسن وفات کرد، حسین<sup>(ع)</sup> مهر سوم را گشود، دید در آن نوشته است: جنگ کن و بکش و کشته می‌شوی و مردمی را برای شهادت با خود ببر. برای ایشان شهادتی جز همراه نیست. او عمل کرد و چون خواست درگذرد، پیش از آن، مکتوب را به علی بن الحسین<sup>(ع)</sup> داد؛ او مهر چهارم را گشود و دید در آن نوشته است: سکوت کن و چون علم در پرده شده، سر به زیر انداز... (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۸۰). همان‌گونه که ملاحظه می‌شود رفتار و سیره امام حسین<sup>(ع)</sup> در این حدیث، قضیه شخصی تلقی شده است و قابلیت تأسی ندارد. لذا به احتمال فراوان برخی عالمان بر پایه حدیث مذکور معتقدند که امام

۱. نشستن توأم با آرامش بدن پس از سجده دوم.

۲. ناگفته نماند، سند حدیث مذکور ضعیف است؛ زیرا راوی آن (رحیم)، مجهول است. محدثی دیگر از این که امام رضا<sup>(ع)</sup> او را از انجام جلسه استراحت منع کرده استفاده می‌کند که «رحیم» از اهل سنت است؛ زیرا اگر او شیعه بود، معنا نداشت امام او را از یکی از سنت‌ها منع کند (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۸، ص ۳۰۴). ثانیاً، این روایت بر تقیه حمل می‌شود؛ زیرا شکی نیست که جلسه استراحت راجح و مستحب است (خویی، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۲۰).

حسین<sup>(ع)</sup> و بقیه امامان<sup>(ع)</sup> هریک مأموریت ویژه‌ای داشته و تکلیف آنان غیر از تکلیف بقیه مردم است (مجلسی، ۱۳۸۶، ج ۴۵، ص ۹۸؛ نجفی، ۱۳۶۸، ج ۲۱، ص ۲۹۵-۲۹۶).

#### ۴-۴. دگردیسی معنای سنت

در صدر اسلام، مقصود از سنت پیامبر<sup>(ص)</sup>، عملکرد و شیوه رفتاری وی بود؛ برای مثال از پیامبر<sup>(ص)</sup> نقل شده که فرمود: «**سیأتیکم عني أحادیث مختلفة، فما جاءكم موافقا لكتاب الله و لسنتي فهو مني، و ما جاءكم مخالفا لكتاب الله و لسنتي فلیس مني**»؛<sup>۴</sup> به زودی از من برای شما احادیث گوناگونی را نقل کنند، پس آنچه برایتان آمد و موافق با کتاب و سنتم بود، آن از من است، در غیر این صورت از من نیست (دارقطنی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۱۳۳). در این حدیث، معیار ارزیابی حدیث، قرآن و سنت معرفی شده است. قابل یادآوری است در حدیث مذکور، «سنت» به معنای «حدیث» نیست؛ زیرا معقول نیست چیزی را با خودش ارزیابی و سنجش کنند. به عبارت دیگر «شیء با نفس خود» سنجش و ارزیابی نمی‌شود. در این باره توضیحی داده می‌شود.

در حدیث دیگری، معیار پذیرش حدیث، موافقت با «سنت» و همانندی «حدیث» با احادیث دیگر اعلان شده است. برای مثال امام صادق<sup>(ع)</sup> در حدیثی معتبر می‌فرماید: «**لا تقبلوا علينا حدیثا إلا ما وافق القرآن و السنة أو تجدون معه شاهدا من أحادیثنا المتقدمة** (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۲۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۴، ص ۴۵۹)؛ احادیث منسوب به ما را نپذیرید، مگر آن چه موافق سنت و یا شاهدهی از احادیث پیشین ما بر آن بیابید. در این حدیث، به وضوح «سنت» از «حدیث» جدا شده در نتیجه سه معیار برای اعتبارسنجی حدیث مطرح گردیده است. همان‌گونه که اشاره گردید در قرن اول و دوم هجرت، سنت به معنای لغوی به کار می‌رفت. در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم هجرت، سنت معنای اصطلاحی یافت. در معنای اصطلاحی، سنت اعم از قول، فعل و تقریر پیامبر<sup>(ص)</sup> تلقی شد. شافعی (۱۵۰-۲۰۴ق) اولین بار، سنت را بر قول، فعل و تقریر پیامبر<sup>(ص)</sup> اطلاق کرد (ابوزید، ۲۰۰۷م، ص ۶۹). پس از مدتی معنای حدیث از واژه «سنت» اراده شد. نووی (متوفای ۶۷۶ق) در قرن هفتم پس از بیان معنای لغوی سنت، بدون اشاره به کاربرد سنت در رفتار و تقریر معصوم، می‌نویسد: «سنت بر حدیث اطلاق

می‌شود (نووی، بی‌تا، ص ۱۳۶). گرچه عالمان درایه و فهرست‌نویسان بر معنای اصطلاحی سنت (قول، فعل و تقریر معصوم) تأکید می‌کنند (صدیق حسن‌خان، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۵۹)؛ ولی در دوره معاصر سنت مترادف با حدیث تلقی شد (صبحی صالح، ۱۹۸۴م، ص ۱۰). عبده نیز تصریح می‌کند در این اواخر، اطلاق سنت بر حدیث، مصطلح شده است (ابوریه، ۱۴۲۰ق، ص ۴۲۷). پس از یکی‌انگاری سنت و حدیث، حدیث‌پژوهان معاصر، عدم مخالفت حدیث با سنت را یکی از معیارهای اعتبارسنجی (حدیث متواتر) اعلام کردند (بستانی، ۱۳۸۶، ص ۱۸۳؛ سبحانی، ۱۴۱۹، ص ۶۰؛ نفیسی، ۱۳۸۴، ص ۴۹۵؛ مسعودی؛ ۱۳۸۸، ص ۲۴۳). یکی‌انگاری «سنت» و «حدیث» باعث بی‌توجهی به سنت به معنای سیره و رفتار شد.

#### ۴-۵. ضعف جایگاه تاریخ و بی‌توجهی به سیره و سنت

«دانش تاریخ» متکفل بیان سیره و سنت است؛ یعنی سیره و سنت معمولاً از سوی مورخان نقل می‌شود و نقل مورخان به دلیل این که معمولاً از سوی امام<sup>(ع)</sup> نیست بی‌ارزش تلقی شده است. از سوی دیگر، بسیاری از عالمان به دلایلی از قبیل تأثیر باورهای کلامی بر گزاره‌های تاریخی؛ فاصله میان وقوع رویدادها و ثبت آن‌ها و تصور کاربردی نبودن تاریخ؛ به گزاره‌های تاریخی خوش‌بین نیستند (حسن بگی، ۱۳۹۶، ص ۲۷-۳۱). لذا به احتمال فراوان دیدگاه منفی و غیرمثبت به دانش تاریخ، سبب گردید که این دیدگاه به سیره و سنت نیز که به صورت گزارش‌های تاریخی نقل می‌شود، تعمیم یابد و سیره و سنت نیز مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد. به عبارت دیگر بدینی به گزاره‌های تاریخی، سبب شد که گزاره‌های تاریخی مشتمل بر سیره و سنت مورد بی‌توجهی قرار گیرد.

#### ۴-۶. بی‌نیازی شیعه به سیره اجتماعی معصوم<sup>(ع)</sup>

بسیاری از فقیهان شیعه معتقدند در عصر غیبت هیچ نوع حکومتی مشروعیت ندارد (کدیور، ۱۳۷۹، ص ۴۷) از سوی دیگر، شیعه به دلیل در اقلیت بودن و فاصله آنان با حاکمیت، به سیره و سنت نیازی چندان نداشتند. به عبارت دیگر، فقیهان شیعه به دلیل این که به مشروعیت حکمرانی از سوی امام و یا نایب او معتقدند و در طول تاریخ چنین

زمینه‌ای کم‌تر به وجود آمده است؛ لذا همواره در حاشیه جامعه اهل سنت زندگی می‌کردند بنابراین، پرسش یا پرسش‌های اجتماعی - سیاسی و نظامی برایشان پیش نیامده است تا با اتکا به سیره و سنت، به پاسخ آن اقدام کنند. گفتنی است شیعه همواره مثل بقیه اقلیت‌های مذهبی، دغدغه اجرای مناسک فردی که در فقه تبلور می‌یافت و نیز دغدغه پاسداشت باورهای کلامی که در کلام متجلی می‌شد را داشته و نیاز چندانی به تاریخ و گزاره‌هایی که متکفل بیان سیره و سنت است نداشته است.

#### ۴-۷. ناکار آمدی سیره و سنت

پیش از این اشاره شد که دانشجویان فقه و اصول معتقدند سیره و سنت صرفاً بر جواز فعل دلالت می‌کند و از دلالت بر وجوب و حرمت ناتوان است. براین اساس، از سوی سیره و سنت الزامی متوجه مکلفان نمی‌شود. این تلقی در «لَبَّی» بودن سیره و سنت ریشه دارد. توضیح آن که قرینه در تقسیمی به «قرینه لفظی» و «لَبَّی (غیر لفظی)» تقسیم می‌شود. در علم اصول الفقه، به دلایل و قراین غیرلفظی، از قبیل بنای عقلا، اجماع، شهرت فتوایی و سیره متشرعه دلیل و قرینه «لَبَّی» گویند و چون قرینه و دلیل لَبَّی از قبیل الفاظ (مثل آیات شریفه قرآن و احادیث معصومان) نیست؛ عموم و اطلاق ندارد؛ در نتیجه باید از آن دلایل، قدر متیقن را اخذ کرد (حسن بگی، ۱۳۹۷، ص ۱۱۹). برای مثال، خردمندان در تعاملات خویش، «خبر واحد» را حجت می‌دانند و به آن ترتیب اثر می‌دهند؛ ولی قدر متیقن از سیره و روش مذکور، حُجَّت خبری است که گوینده آن مورد اطمینان (ثقه) باشد. به عبارت دیگر، خردمندان به هر خبر واحدی ترتیب اثر نمی‌دهند، بلکه صرفاً خبر واحدی را می‌پذیرند که وثاقت گوینده آن احراز شده باشد. سیره و سنت نیز به دلیل لَبَّی بودن، ضروری است قدر متیقن (رجحان عمل) را از آن اخذ کرد؛ زیرا سیره و سنت فاقد لفظ است و در نتیجه نمی‌توان از آن عموم و اطلاق استفاده کرد. بر این اساس، در رویدادهای اجتماعی و مشکلات آن، مثل شورش عده‌ای

بر حاکمیت و یا جنگ با کشورهای دیگر، نمی‌توان از سیره و سنت استفاده کرد و پاسخ آن را باید در نص جست‌وجو کرد.<sup>۱</sup>

#### ۸-۴. شیوع سیره و سنت شیخین

شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» (بخاری، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۱۵)، یا همان «قرآن‌بسنده‌گی» شروع رسمی و آشکاری بر بی‌نیازی از سیره و سنت پیامبر (ص) بود. پس از رحلت پیامبر (ص) و ممانعت از نقل و تدوین حدیث<sup>۲</sup> (ابن‌سعد، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۰۰؛ بلاذری، ۱۴۲۴ق، ج ۱۰، ص ۳۱۶؛ امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۶، ص ۲۹۷؛ شهرستانی، ۱۴۱۸ق، ص ۴۵؛ ابوریه، ۱۳۷۳ش، ص ۴۹-۵۰؛ عسکری، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۵۰-۵۳) به طور طبیعی سنت و سیره پیامبر نیز کنار رفت. از سوی دیگر، ورود رقیب دیگری موسوم به «سیره و سنت ابوبکر و عمر» و هم‌عرض شدن آن با سیره و سنت پیامبر (ص) و رواج آن در میان مسلمانان، سبب کم‌رنگ شدن سیره و سنت پیامبر (ص) شد. عبدالرحمن عوف هنگام ارائه شروط بیعت با خلیفه در شورای شش‌نفره، به‌طور رسمی از سیره و سنت ابوبکر و عمر در کنار سیره و سنت پیامبر (ص) دم زد (طبری، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۳۸). بر اساس گزارشی، عبدالرحمن عوف به علی (ع) رو کرد و گفت: «أبایعك علی کتاب الله و سنّة رسولہ صلی الله علیه و سلم و سنّة ابي بکر و عمر» (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۳۹، ص ۲۰۲). حتی در برخی موارد سنت آن دو بر سنت پیامبر ترجیح یافت! چنان‌که ربیعہ خثعمی در پاسخ به درخواست علی (ع) در بیعت کردن بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) گفت: «علی سنّة ابي بکر و عمر» (طبری، بی‌تا، ج ۵، ص ۷۶). در گزارشی آمده است مردم کوفه در زمان حکومت علی (ع) حاضر نشدند نماز تراویح (به جماعت خواندن نمازهای مستحبی شب‌های ماه رمضان) را که از زمان خلیفه دوم سنت شده بود (مالک‌بن‌انس، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۱۱۴؛ بخاری، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۵۶)؛ فرادا خوانند و لذا هنگام بازداشتن از جماعت خواندن، مردم فریاد «واعمراه» سر دادند (طوسی،

۱. دانشیان فقه و اصول میان فعل صرف و فعل مستمر که از آن به سیره و سنت تعبیر می‌شود، خلط کرده‌اند. به عبارت دیگر، بر فعلی سنت و سیره اطلاق می‌شود که استمرار در آن باشد. بنابراین، سیره اجتماعی معصوم دال بر لزوم است.

۲. حدیث: کلام حاکی از قول، فعل (سیره) و تقریر معصوم (ع).

۱۳۶۵ش، ج ۳، ص ۷۳). خوارج نیز با شعار «لا حکم الا لله» به استحکام قرآن بسندگی و بی‌اعتنایی به سیره و سنت معصوم اقدام کردند (حسن بیگی، ۱۳۹۶، ص ۱۱۲-۱۱۳). همان‌گونه که ملاحظه می‌شود رواج سیره و سنت شیخین سبب کم‌رنگ شدن سیره و سنت پیامبر (ص) شود.

#### ۴-۹. همانند سازی میان سیره و سنت پیامبر (ص) با سیره و سنت خلفا

نسبت دادن فضیلت یا رذیلت کسی به شخص دیگر را «هماندسازی» می‌گویند. توضیح آن که گاه رفتار پسندیده یا ناپسندی از سوی کسی سرزده است؛ ولی راوی و محدث، به عللی آن را به شخص دیگری نسبت می‌دهد که از این عمل به «هماندسازی» تعبیر می‌شود. مسلمانان بر اثر عواملی از قبیل نیاز حاکمیت به توجیه رفتارهای خویش و باورهای کلامی، به همانندسازی میان رفتارهای خلفا و حاکمان با رفتارهای پیامبر (ص) مبادرت کردند. شایان ذکر است به طور کلی در جنگ‌های خلفا، با رفتارهایی همچون، سوزاندن برخی از مرتدان (حسن بیگی، ۱۳۹۳، ص ۲۴-۲۵)، غارت اموال، شبیخون زدن، کشتار، ویران کردن خانه‌ها و سرزمین‌ها، تبعید افراد، شکنجه و ترور مواجه هستیم (همان). مورخان و محدثان مشابه رفتارهای مذکور را به انگیزه تبرئه و تطهیر خلفا و حاکمان، به پیامبر (ص) نیز نسبت داده‌اند (همان، ص ۱۵). با توجه به منزّه بودن پیامبر (ص) از رفتارهای مذکور (همان، ص ۱۶-۲۴)؛ همانندسازی میان سیره و سنت خلفا با سیره و سنت پیامبر (ص) سبب شده است که به گزارش‌های مورخان در باره سیره و سنت پیامبر (ص) اعتنایی نشود. به عبارت دیگر همانندسازی به تلقی گزاره‌ای که بیانگر «تاریخ عبارت از قصه‌ای است که به عنوان حقیقت روایت می‌شود» (زرین کوب، ۱۳۶۲، ص ۲۸) دامن زد و به گزاره‌های تاریخی مشتمل بر سیره و سنت به چشم تردید نگریسته شد.

#### ۵. پیامدهای بی‌توجهی به سیره و سنت معصوم (نص‌بستگی)

نص‌بستگی و بی‌توجهی به سیره و سنت معصوم، حوزه حدیث را به پیامدهایی دچار کرده که در ذیل به برخی اشاره می‌شود:

### ۱-۵. معیار نبودن سیره و سنت در اعتبارسنجی حدیث

یکی از پیامدهای نص بسندگی، «عدم استناد به سیره و سنت» به عنوان معیار نقد حدیث است. گفتنی است برخی صاحب نظران از «سنت قطعی» به عنوان معیار نقد حدیث سخن گفته‌اند (سبحانی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۱، ۶۱؛ ملکیان، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۱۹۳)؛ ولی مقصود آنان از سنت قطعی، «حدیث» است. در میان عالمان، علامه شعرانی از سنت، به عنوان معیار نقد حدیث استفاده کرده است. او یکی از نشانه‌های کذب حدیث را مخالفت با سنت می‌داند. علامه می‌نویسد: سوم آن که با سنت متواتر یا قواعد مسلم، مخالف باشد؛ مثل این که در بعضی احادیث وارد شده که ماه رمضان همیشه سی‌روز است و بعضی علما مانند صدوق به آن عمل کرده‌اند؛ با این که در شریعت اسلام مسلم و در سنت متواتر وارد شده که اول هر ماه به رؤیت هلال مشخص می‌شود؛ گویا علت اشتباه این بوده است که در زمان حضرت پیغمبر<sup>(ص)</sup>، یعنی پنج - شش سال که روزه واجب بود، در شب سی‌ام هلال رویت نشد، چنان که در بعضی احادیث این‌طور وارد شده است و بعضی رؤات چون از امام<sup>(ع)</sup> شنیدند که پیغمبر<sup>(ص)</sup> همیشه سی‌روز روزه می‌گرفت، تصور کرده‌اند که این وظیفه عمومی است و همه باید به پیغمبر اقتدا کنند و همان‌طور که فهمیده، نقل کرده است (شعرانی، ۱۳۷۲، ص ۱۶۰). در تعبیر علامه (در سنت متواتر وارد شده...) دقت شود که گویای تساوی میان سنت و حدیث در ذهن اوست.

### ۲-۵. توجیه

یکی از پیامدهای نص بسندگی «توجیه غیر قابل قبول» است. برای مثال، در باره رویکرد اسلام به برده‌داری و احادیث مربوط به آن گفته‌اند: اسلام در صدد محدودیت و براندازی برده‌داری بوده است. جای این پرسش وجود دارد که اگر چنین بود، پس چرا امامان<sup>(ع)</sup> در سه قرن دارای غلام و کنیز بوده‌اند. واقعا اگر امامان<sup>(ع)</sup> با برده‌داری مخالف بودند لازم بود از خرید برده خودداری می‌کردند تا معلوم شود که آنان از این پدیده ناخشنود هستند. به عبارتی، نص بسندگی سبب شده است که تحلیل‌کننده از تاریخ و سیره غافل شود و تحلیلی ارائه کند که با واقعیت فاصله دارد.

### ۳-۵. تقابل حکم و سیره



به نظر می‌رسد بی‌توجهی به سیره و سنت، سبب شده است که میان حکم از سوی عالمان با سیره، تقابلی شکل گیرد. در ذیل به برخی نمونه‌ها اشاره می‌شود:

### ۱-۳-۵. کفر باغیان

کافر تلقی کردن مرتکب گناه کبیره، از سوی خلیفه اول مطرح گردید. از منظر وی کسانی که از پرداخت زکات خودداری می‌کردند کافر و مرتد بودند و در نتیجه مهدورالدم. خوارج بر پایه نصّ «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (الانعام/۵۷ و یوسف/۴۶ و ۶۷)؛ علی<sup>(ع)</sup> و یاران او را تکفیر کردند و گفتند که به دلیل ارتکاب گناه کبیره (پذیرش حکمیت که قرآن نافی آن است) کافر است (رضی، بی‌تا، خطبه ۱۲۷، ص ۱۸۴). در سده اول هجری برخی، باغیان و جنگ طلبان را کافر قلمداد می‌کردند. برای مثال عبدالله بن وهب راسبی در باره «ناکثین» گفت: آری، به خدا سوگند آنان، باغی، ظالم، کافر و مشرک بودند. امام علی<sup>(ع)</sup> به زیاده‌روی عبدالله بن وهب اعتراض کرد و فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند! آن قوم آن‌طور که تو می‌گویی نیستند و اگر آن‌ها مشرک بودند، احکام شرک [= اسارت شرکت کنندگان و تقسیم اموال آنان و کنیز شدن زنانشان] بر آن جاری می‌شد» (شیخ مفید، ۱۳۷۱ ش، ص ۳۲). بعدها تلقی کفر باغیان ادامه یافت. متکلمان شیعه، جنگ‌طلبان در حکومت امام علی<sup>(ع)</sup> را کافر تلقی می‌کنند. یکی از متکلمان شیعه نیز می‌نویسد: «و محاربوا علی کفره» (حلی، ۱۴۰۷ ق، ص ۳۹۸). برخی از اهل سنت، از موقف شیعیان در این زمینه یاد کرده‌اند (آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۳۱، ص ۳۰۳). پژوهشگری از حوزه حدیث، کفر جنگ‌طلبان در حکومت امام علی<sup>(ع)</sup> را به دانشیان شیعه نسبت می‌دهد (مجلسی، ۱۳۸۴، ج ۳۲، ص ۳۲۷). آنان حکم مذکور را به حدیث پیامبر<sup>(ص)</sup> مستند می‌دانند که فرمود: «حربک یا علی حربی» (حلی، ۱۴۰۷ ق، ص ۳۹۸). ناگفته نماند مقصود آنان از «کفر»، کفر اصطلاحی است، نه به معنای کفر به ولایت علی<sup>(ع)</sup>. به عبارت دیگر، مقصود از کفر در سخن آنان، خروج از اسلام است؛ زیرا در ادامه، از مخالفان (قاعدین) علی<sup>(ع)</sup> به عنوان «فاسق» (مسلمان گناه‌کار) تعبیر شده است (حلی، ۱۴۰۷ ق، ص ۳۹۸).

برخی، مفسران و فقیهان نیز معتقدند که «باغی» (جنگ طلب عصر امام علی) کافر است (فاضل مقداد، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۳۸۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۲، ص ۱۷۰). لذا باغی در صورت کشته شدن، غسل و کفن ندارد و نماز نیز بر او خوانده نمی‌شود (عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۱۰۴؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۴۲۱؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۴۸۲). در صورتی که سیره امام علی<sup>(ع)</sup> در جنگ جمل پس از شکست باغیان، اسیر نکردن زنان و به بردگی نکشیدن مردان آنان بود. او در پاسخ کسانی که گفتند چگونه ریختن خون آنان رواست؛ ولی اسیر کردن آنان و غنیمت گرفتن اموالشان نارواست؟ فرمود: «لیس علی المؤمنین سبی و لا یغنم من اموالهم» (دینوری، ۱۳۷۳ش، ص ۱۵۱).

فقیهان در کتاب‌های استدلالی و فتاوی خویس بر کفر و نجس بودن خوارج (گروهی از باغیان) تصریح کرده‌اند. مرحوم نراقی خوارج را به نواصب ملحق و آنان را نجس دانسته است (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۰۴). نویسنده عروة الوثقی بر نجاست خوارج تصریح کرده (طباطبایی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۴۵) و آیت‌الله خویی معتقد است خوارجی که به کفر امام علی<sup>(ع)</sup> معتقد بودند، نجس هستند (خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۷۵). نویسنده فقه الصادق نیز به کفر خوارجی معتقد است که در صفین پدید آمدند و دلیل نجاست آنان همان دلیل نجاست ناصبی است؛ زیرا اینان اظهر افراد ناصبی هستند (روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۳۰۲). آنان در این فتوا به نصوص ذیل استناد کرده‌اند:

الف) ابوسعید خدری می‌گوید: از پیامبر<sup>(ص)</sup> چنین شنیدم: «از میان شما مسلمانان، گروهی پدیدار می‌شوند که شما نماز، روزه و اعمال خود را در برابر نماز، روزه و اعمال آنان کوچک می‌شمایید. آنان قرآن می‌خوانند، در حالی که از گلویشان فراتر نمی‌رود و از دین بیرون می‌روند؛ چنان که تیر از کمان خارج می‌شود» (مالک بن انس، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۲۸۶).<sup>۱</sup>

۱. شهید صدر در ذیل این حدیث می‌نویسد: «اولاً، این حدیث در میان شیعه از سند معتبری برخوردار نیست؛ زیرا در منابع شیعی منعکس نشده است؛ ثانیاً، استدلال به این حدیث بر کفر خوارج متوقف است بر این که مقصود از «دین»، «اسلام» باشد؛ ولی اگر مقصود از «دین»، «طاعت» باشد دیگر این حدیث بر کفر خوارج دلالت نمی‌کند (صدر، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۱۰-۳۱۱). گفتنی است بر فرض این که واژه «دین» در حدیث مذکور انصراف به دین اسلام دارد با این همه، نمی‌توان ادعا کرد خروج از دین به معنای کفر ظاهری است بلکه به معنای کفر واقعی است؛ زیرا علاوه بر سیره امام علی<sup>(ع)</sup> که دال

ب) فضیل می‌گوید: به محضر امام باقر<sup>(ع)</sup> وارد شدم. شخصی نزد امام بود. پس چون من نشستم، او برخاست و بیرون رفت. امام فرمود: «ای فضیل این که بود نزد تو؟» گفتم که چه کسی بود. امام فرمود: حروی [=خارجی] بود. عرض کردم: او کافر است؟ فرمود: «آری؛ به خدا سوگند مشرک است» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۸۷).<sup>۱</sup> در صورتی که علی<sup>(ع)</sup> خوارج را نجس و کافر نمی‌دانست، بلکه آنان در مسجد رفت و آمد می‌کردند و علی<sup>(ع)</sup> حقوق آنان را از بیت‌المال قطع نکرد و لذا مسلمان تلقی می‌شدند. بر اساس گزارشی معتبر، علی<sup>(ع)</sup> به خوارج فرمود: «شما را از ورود به مساجد منع نمی‌کنیم. حقوق شما قطع نمی‌شود و با شما نمی‌جنگیم، مگر این که شما با ما وارد جنگ شوید» (ابن‌ابی‌شیبۀ، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۷۴۱؛ طبری، بی‌تا، ج ۵، ص ۷۳؛ برزنجی و...، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۴۳۵).

علاوه بر سیره امام علی با باغیان مبنی بر کافر قلمداد نکردن آن‌ها؛ هیچ یک از آنان را به شرک منتسب نکرد، بلکه در باره آنان می‌فرمود: «هم إخواننا بغوا علينا» (حمیری، ۱۴۱۳ق، ص ۹۴). همچنین از امام علی<sup>(ع)</sup> سوال شد که آیا مسلمانان جنگ طلب کافرند؟ حضرت فرمود: «آنان به احکام الهی کافر شدند. آنان کفران نعمت کردند؛ اما کفر آنان همچون کفر مشرکان نیست که نبوت پیامبر را انکار می‌کردند و به اسلام اقرار نداشتند؛ زیرا اگر کفر آنان چنین بود برای ما ازدواج با آنان جایز نبود. همچنین ذبیحه آنان برای ما حلال نبود؛ از آنان نیز ارث نمی‌بردیم» (مغربی، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۳۸۸).

---

بر کفر واقعی خوارج است و در سطرهای بعدی به آن اشاره می‌شود؛ سیره مسلمانان در تعامل با خوارج است. هیچ‌گاه دیده نشده که مسلمانان احکام کفر از قبیل نجاست را بر آنان مترتب کنند، بلکه آنان وارد مسجدالحرام می‌شدند و حج به جای می‌آوردند.

۱. این حدیث نیز شایستگی استدلال بر کفر خوارج را ندارد؛ زیرا عنوان حقیقی مشرک بر خارجی تطبیق نمی‌کند؛ لفظ مشرک بر خارجی منصرف نیست. همچنین نمی‌توان گفت شخص خارجی به منزله مشرک است. لذا احکام شرک از قبیل نجاست بر او بار می‌شود؛ زیرا شایسته نیست که امام در مقام تنزیل و قرار دادن خارجی به منزله مشرک از عنوان مشرک به منظور ترتب آثار برگزیند در صورتی که معمولا آثار شرعی بر عنوان کافر مترتب می‌شود (صدر، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۱۰-۳۱۱).

### ۲-۳-۵. کفر ناصبی

فقیهان بر نجس بودن ناصبی فتوا داده اند (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۴۴). فتوای مذکور بر پایه حدیث ذیل است:

امام صادق (ع) به ابن ابی یعفور فرمود: «یاد بگیر». او گفت: فدایت شوم! به من یاد ده! امام فرمود: «از شستن تن با غساله حمامی که در آن یهودی، مسیحی، مجوس و ناصبی خود را می شویند، بپرهیز. ناصبی از آن سه بدتر است. خداوند مخلوقی نجس تر از سگ نیافریده و ناصبی از سگ هم نجس تر است» (صدوق، ۱۳۸۶ق، ج ۱، ص ۲۹۲). قابل ذکر است که حدیث مذکور مبنای فتوای فقیهان مبنی بر نجس بودن ناصبی قرار گرفته است (میرزای قمی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۱۵؛ نجفی، ۱۳۶۷ش، ج ۶، ص ۶۳ و ۶۶). به زعم نگارنده فتوای نجاست ناصبی با سیره معصوم (ع) ناسازگار است؛ زیرا برخی از همسران معصومان (ع) از نواصب بوده اند. جعده همسر امام حسن از نواصب بود؛ همسر امام باقر از خوارج بود و امام او را طلاق داد نه بخاطر نجاست ظاهری، بلکه به دلیل بدکیشی او. امام در مورد علت طلاق دادن او چیزی از نجس بودن وی نگفت، بلکه فرمود: «نمی خواستم سنگی از سنگ های آتش را به خودم الصاق کنم. سَکینه بنت الحسین با یکی از نواصب (مصعب بن زبیر) ازدواج کرد. به نظر می رسد با توجه به سیره، مقصود از نجاست ناصبی در حدیث مذکور، نجاست معنوی (پلیدی) باشد (محسنی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۴۹۱).

### ۳-۳-۵. اجبار به پرداخت زکات

یکی از پیامدهای نص بسندگی، رویکرد اجبار مردم به دادن زکات از سوی امام (ع) و حاکم مسلمانان است. برخی از فقیهان معتقدند، حاکم می تواند مردم را به پرداخت زکات ملزم کند و در صورت نپرداختن می تواند از قوه قهریه بهره جوید. برخی فقیهان می نویسند: «حقیقت این است که ولی امر می تواند مردم را به پرداخت زکات وادار کند و اگر کسی از پرداختن آن سر باز زند، با اعمال قدرت از او بگیرد (کاشف الغطاء، ۱۳۸۸، ج ۴، ص ۳۶۷؛ مؤمن، ۱۳۸۰، ص ۳۱). فقیهان در این حکم به این حدیث: ابان بن تغلب می گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: «در اسلام خداوند خون دو گروه را هدر کرده است.

کسی نمی‌تواند در آن دو مورد حکم کند تا آن که خداوند، قائم ما اهل بیت را برانگیزد؛ آن گاه که خداوند قائم اهل بیت را برانگیخت، در آن دو مورد، بدون شاهد به حکم خدا داوری خواهد کرد؛ یکی زناکار همسر داری است که سنگسار خواهد شد و دیگری نپردازنده زکات است که گردنش زده خواهد شد» (برقی، بی‌تا، ج ۱، ص ۸۷؛ کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۵۰۳) استناد کرده اند (نجفی، ۱۳۶۸، ج ۲۱، ص ۳۴۳).<sup>۱</sup>

گفتنی است حدیث دیگری نیز می‌تواند مستند حکم مذکور باشد؛ از امام صادق (ع) روایت است: «امام مردمان را بر پرداختن زکات وادار می‌کند؛ زیرا خدای متعال گفته است: «خذ من أموالهم صدقة تطهرهم»؛ از مالهای ایشان زکات بگیر که آنان را پاک می‌کنی» (مغربی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۵۳).<sup>۲</sup>

شایان ذکر این‌که، سیره امام علی (ع) بر جمع‌آوری زکات، با مفاد دو حدیث مذکور کاملاً متفاوت است. امام علی (ع) به یکی از کارگزاران خویش که برای جمع‌آوری زکات می‌فرستد، می‌نویسد: «...چون به قبیله‌ای رسیدی، بر سر آب آنان فرود آی و به خانه‌هایشان داخل مشو. به آنان سلام کن. پس بگو: ای بندگان خدا! ولی خدا و خلیفه او مرا نزد شما فرستاده است تا سهمی را که خدا در اموالتان دارد، بستانم. آیا خدا را در اموالتان سهمی هست که آن را به ولی خدا بپردازید؟ اگر کسی گفت نه، به سراغش مرو و اگر کسی گفت آری، بی آن که او را بترسانی یا تهدیدش کنی یا بر او سخت گیری یا به دشواری‌اش افکنی، به همراهش برو و آنچه از زر و سیمم دهد، بستان. اگر او را گاو و

<sup>۱</sup>. در طریق سند این حدیث، عبد الله بن القاسم، موسی بن سعدان، سهل بن زیاد، محمد بن علی کوفی، محمد بن الحسن بن شمعون واقع شده‌اند که همگی از سوی دانشیان رجال تضعیف شده‌اند (نجاشی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۳۲، ۳۳۵، ۴۰۴، ۲۶۶؛ طوسی، بی‌تا، ص ۸۰؛ ترابی، ۱۴۲۴ق، ص ۲۷۷، ۴۳۷). در حدیث بیان شده است که تا قیام امام عصر هیچ کسی درباره زانی محصن و مانع الزکاة حکم خداوند را اجرا نکرده است. جای شگفتی است که آیا پیامبر و امام علی، حکم رجم را اجرا نکرده‌اند؟ در احادیث و سیره پیامبر و امام علی نقل شده که زناکار غیر مجرد رجم شده است (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۷، ص ۱۸۹؛ رضی، بی‌تا، خطبه ۱۲۷، ص ۱۸۴؛ خویی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۷۴-۱۷۵؛ قرشی، ۱۳۸۰، ص ۲۱۹-۲۰).

<sup>۲</sup>. این حدیث علاوه بر مرسل بودن، متن آن با قرآن ناسازگار است؛ زیرا آیه مورد استناد، بر اجبار به دادن زکات دلالتی ندارد، بلکه سیاق آیه بر پرداخت اختیاری زکات دلالت دارد (حسن بیگی، ۱۳۹۷، ص ۱۳۱).

گوسفند و شتر باشد، جز به اجازه صاحبانش به میان رمه مرو؛ زیرا بیش‌تر آن‌ها از آن اوست و چون به رمه چارپایان رسیدی، مانند کسی مباش که خود را بر صاحب آن‌ها مسلط می‌شمارد یا می‌خواهد بر او سخت گیرد. چارپایی را رم مده و مترسان و صاحبش را در گرفتن آن مرنجان. پس مال را هر چه هست به دو بخش کن و صاحب مال را به گزینش یکی از آن دو بخش مخیر گردان... و در آخر سهم خدا را از او بستان» (رضی، بی‌تا، نامه ۲۶، ص ۳۸۲).

#### ۴-۶. بی‌توجهی به سیره و سنت معصوم و فراموشی و تغییر آن

یکی از پیامدهای نص‌بستگی و به حاشیه رفتن سیره و سنت، فراموشی و تغییر آن بود. گفتنی است نگاه غیرقدسی مسلمانان به پیامبر<sup>(ص)</sup>، زمینه فراموشی سیره و سنت او و هم‌چنین تغییر در آن را فراهم کرد. در ذیل به برخی نمونه‌ها اشاره می‌شود:

الف) پس از به خلافت رسیدن امام علی<sup>(ع)</sup>، عمران بن حصین یکی از یاران پیامبر<sup>(ص)</sup>، پشت سر امام علی<sup>(ع)</sup> نماز خواند. او پس از نماز به رفیقش رو کرد و گفت: نمازی که علی خواند، همچون نماز خواندن محمد بود او نماز محمد را به یادم آورد (بلاذری، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۴۰۴، بخاری، ۱۴۲۵ق، ص ۲۵۲؛ مسلم، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۲۰۶-۲۰۴).

ب) وهب بن کیسان می‌گوید: تمامی سنت‌های پیامبر<sup>(ص)</sup>، حتی نماز تغییر کرده است (شافعی، ۱۴۰۲ق، ج ۱، ص ۲۶۹).

ج) ابن شهاب زهری می‌گوید: در دمشق بر انس بن مالک (صحابی پیامبر) وارد شدم؛ دیدم گریه می‌کند؛ به او گفتم چرا گریه می‌کنی؟ گفت: هیچ یک از اعمالی که مسلمانان امروزه به عنوان دین، انجام می‌دهند، برای من شناخته شده نیست. تنها نمازی باقی مانده که آن هم ضایع شده است (بخاری، ۱۴۲۵ق، ج ۲۰۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۹، ص ۳۳۵؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۱۰۶).

د) زمانی که ابن عباس استاندار بصره بود، در آخر ماه رمضان بر منبر شهر گفت: «زکات فطره خود را کنار گذارید. مردم متوجه منظورش نشدند و لذا او گفت: آیا از مدینه کسی هست که برخیزد و موضوع را برای اینان توضیح دهد؛ زیرا این‌ها از آن چه

پیامبر<sup>(ص)</sup>، واجب کرده است (زکات فطره) اطلاعی ندارند» (ابوداود، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۶۵؛ بیهقی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۶۸).

از گزارش‌های مذکور، بی‌اطلاعی مسلمانان نسبت مسائل دینی که هر ساله با آن سر و کار داشتند، روشن گردید تا چه رسد به اطلاع آنان از عملکرد پیامبر<sup>(ص)</sup>، در بر خورد با مخالفان خود.

### نتیجه گیری

از پژوهش پیش رو، نتایج ذیل به دست آمد: ۱. با تحلیل و مفهوم‌شناسی واژگان سنت و سیره روشن گشت هنگامی سیره و سنت بر فعل معصوم اطلاق می‌شود که آن فعل متضمن استمرار باشد. از سوی دیگر هرگاه فعلی که جنبه اجتماعی داشته و بصورت مستمر و پی‌درپی از معصوم<sup>(ع)</sup> صادر شده، پیروان او ملزم به انجام آن می‌باشند. ۲. همچنین روشن شد که خاستگاه نص‌بستگی عبارت است از: تأخیر در تدوین سیره، پدیده همانندسازی، تلقی ستیز برخی از آموزه‌ها با سیره و سنت، دگردیسی معنای سنت، ضعف جایگاه تاریخ و بی‌توجهی به سیره، بی‌نیازی شیعه از سیره اجتماعی معصوم، ناکارآمدی سیره و سنت و شیوع سیره و سنت شیخین. ۳. این نکته نیز حاصل شد که پیامدهای نص‌بستگی عبارتند از: معیار نبودن سیره و سنت در اعتبار سنجی حدیث، توجیه، تقابل حکم و سیره و بی‌توجهی به سیره و سنت معصوم<sup>(ع)</sup>، فراموشی و یا تغییر در آن.

### منابع

#### • قرآن کریم

۱. آلوسی، محمود (۱۴۱۵ق). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲. ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن محمد (بی‌تا). *شرح نهج‌البلاغه*. تهران: جهان.
۳. ابن‌ابی‌شیبہ کوفی، عبدالله بن محمد (۱۴۰۹ق). *المصنف فی الاحادیث و الآثار*. بیروت: دارالفکر.

۴. ابن بکار، زبیر (۱۳۷۴). *الاحبار الموفقیات*. محقق: عانی سامی مکی. قم: شریف الرضی.
۵. ابن حجر هیثمی، احمد بن حجر (بی تا). *الصواعق المحرقة*. القاهرة: مكتبة القاهرة.
۶. ابن سعد، محمد (۱۴۱۴ق). *الطبقات الكبرى*. بیروت: دارالفکر.
۷. ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵ق). *تاریخ مدینة دمشق*. بیروت: دارالفکر.
۸. ابن فارس، احمد (بی تا). *معجم مقاییس اللغة*. قم: مكتب الاعلام الاسلامی.
۹. ابن کثیر، اسماعیل (۱۴۰۸ق). *البداية و النهاية*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۰. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. بیروت: دارالفکر.
۱۱. ابن هشام، عبدالملک (بی تا). *السيرة النبوية*. بیروت: دار احیاء التراث العربیة.
۱۲. ابوریه، محمود (۱۳۷۵). *اضواء على السنة المحمدية*. قم: انصاریان.
۱۳. ابوداود، سلیمان بن اشعث (۴۱۰ق). *السنن*. بیروت: دارالفکر.
۱۴. امینی، عبدالحسین (۱۴۱۴ق). *التغدير*. قم: مرکز الغدير للدراسات الاسلامیة.
۱۵. بحرانی، یوسف (۱۴۰۵ق). *الحدائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۶. بخاری، محمد بن اسماعیل (بی تا). *صحیح البخاری*. قاهره: وزارة الاوقاف.
۱۷. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۲۵ق). *صحیح البخاری*. بیروت: دار المعرفة.
۱۸. برزنجی، محمد بن طاهر و دیگران (۱۴۳۴ق). *صحیح تاریخ الطبری*. بیروت: دار ابن کثیر.
۱۹. برقی، احمد بن محمد بن خالد (بی تا). *المحاسن*. تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۲۰. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۲۴ق). *انساب الاشراف*. بیروت: دارالفکر.
۲۱. بهایی، محمد بن حسین (۱۳۵۷). *الحبل المتین فی احکام الدین*. قم: بصیرتی.
۲۲. بیهقی، احمد بن الحسین (بی تا). *السنن الكبرى*. بیروت: دارالفکر.
۲۳. ترابی، علی اکبر (۱۴۲۴ق). *الموسوعة الرجالية*. قم: مؤسسه الامام الصادق (ع).
۲۴. حاکم نیشابوری، محمد بن محمد (۱۴۰۶ق). *المستدرک على الصحیين*. بیروت: دارالمعرفة.
۲۵. حسن بگئی، علی (۱۳۹۳). واکاوی تأثیر باور کلامی مورخان مسلمان بر همانندسازی میان جنگ‌های خلفا با جنگ‌های پیامبر (ص). *پژوهش‌های اعتقادی کلامی*. دانشگاه آزاد اسلامی ساوه.



۲۶. حسن بیگی، علی (۱۳۹۶). *آسیب‌شناسی نقد و تحلیل تاریخ*. اراک: انتشارات دانشگاه اراک.
۲۷. حسن بیگی، علی (۱۳۹۷). بررسی و تحلیل قرینه سیاق و تأثیر آن بر فهم قرآن با رویکرد آسیب‌شناختی. *پژوهش‌های ادبی-قرآنی*. ۶(۲). صص ۱۱۱-۱۳۷. DOI: -
۲۸. حسن بیگی، علی (۱۳۹۷). *درآمدی بر فرآیند فهم حدیث*. اراک: دانشگاه اراک.
۲۹. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۷ق). *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۳۰. حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۱۳ق). *قرب الاسناد*. قم: مؤسسه آل‌البتیت<sup>(ع)</sup>.
۳۱. خطیب بغدادی، احمد بن علی (۱۴۰۵ق). *الکفایة*. بیروت: دارالکتاب العربی.
۳۲. خویی، ابوالقاسم (۱۳۶۸). *کتاب الصلاة*. قم: لطفی.
۳۳. خویی، ابوالقاسم (۱۴۱۰ق). *کتاب الطهارة*. قم: دار الهادی.
۳۴. خویی، ابوالقاسم (بی‌تا). *منهاج الصالحین، مع فتاوی سماحه آیت‌الله العظمی الشیخ حسین الوحید*. قم: مدرسة الامام باقر العلوم<sup>(ع)</sup>.
۳۵. دارمی، عبدالله بن بهرام (بی‌تا). *السنن*. دمشق: مطبعة الاعتدال.
۳۶. رضی، محمد بن الحسین (بی‌تا). *نهج البلاغة*. قم: مؤسسه دار الهجرة.
۳۷. روحانی، محمدصادق (۱۴۱۲ق). *فقه الصادق*. قم: دارالکتاب.
۳۸. زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴ق). *تاج العروس من جواهر القاموس*. بیروت: دارالفکر.
۳۹. سبحانی، جعفر (۱۴۱۹ق). *اصول الحديث و احکامه فی علم الدراية*. قم: مؤسسه الامام الصادق<sup>(ع)</sup>.
۴۰. سیستانی، علی (۱۴۱۷ق). *المسائل المنتخبة*. قم: مکتب سماحه آیت‌الله العظمی السید السیستانی.
۴۱. شافعی، محمد بن ادريس (۱۴۰۳ق). *کتاب الائم*. بیروت: دارالفکر.
۴۲. شعرانی، ابوالحسن (۱۳۷۲). *رساله‌ای در علم درایه. نور علم*. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. ش ۵۰-۵۱. صص ۱۵۰-۱۷۵. DOI: --
۴۳. شهرستانی، علی (۱۴۱۸ق). *منع تدوین الحديث*. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۴۴. صاحب بن عباد، اسماعیل (۱۴۱۴ق). *المحیط فی اللغة*. بیروت: عالم‌الکتاب.

٤٥. صالحی شامی، محمدبن یوسف (١٤١٤ق). *سبل الهدی والرشاد*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
٤٦. صبحی صالح (١٩٨٤م). *علوم الحدیث و مصطلحه*. بیروت: دار العلم للملایین.
٤٧. صدر، حسن (بی تا). *نهاية الدراية*. بی جا: نشر المشعر.
٤٨. صدر، محمدباقر (بی تا). *بحوث فی شرح العروة الوثقی*. النجف الاشرف: مطبعة الآداب.
٤٩. صدوق، محمدبن علی (١٣٨٦ق). *علل الشرايع*. نجف: المكتبة الحیدریة.
٥٠. صدوق، محمدبن علی (١٤١٧ق). *الامالی*. قم: مؤسسة البعثة.
٥١. طباطبایی یزدی، محمدکاظم (١٤٢٠ق). *العروة الوثقی فیما تعم به البلوی*. قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
٥٢. طبری، محمدبن جریر (بی تا). *تاریخ الطبري*. بیروت: دار التراث.
٥٣. طوسی، محمدبن حسن (١٣٦٥). *تهذیب الاحکام*. تهران: دار الکتب الاسلامیة.
٥٤. طوسی، محمدبن حسن (بی تا). *الفهرست*. قم: الشریف الرضی.
٥٥. طیب، عبدالحسین (١٣٧٨). *اطیب البیان*. تهران: انتشارات اسلام.
٥٦. عاملی، محمدجواد (١٤١٩ق). *مفتاح الكرامة*. قم: مرسسه النشر الاسلامی.
٥٧. عسکری، مرتضی (١٤١٦ق). *معالم المدرستین*. بی جا: نشر توحید.
٥٨. فاضل، مقدادبن عبدالله (١٤١٩ق). *کنز العرفان فی فقه القرآن*. مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
٥٩. قرشی، علی اکبر (١٣٨٠). *از هجرت تا رحلت*. تهران: دارالکتب الاسلامیة.
٦٠. کاشف الغطاء، جعفر (١٣٨٨). *کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء*. قم: بوستان کتاب.
٦١. کدیور، جمیله (١٣٧٩). *تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران*. تهران: طرح نو.
٦٢. کلینی، محمدبن یعقوب (١٣٦٥). *الکافی*. تهران: دارالکتب الاسلامیة.
٦٣. مالک بن انس (١٤٢٥ق). *الموطأ*. ابوظبی: مؤسسه زایدبن سلطان للأعمال الخیریة و الإنسانیة.
٦٤. مامقانی، عبدالله (١٤١١ق). *مقباس الهدایة فی علم الدراية*. بیروت: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.

۶۵. مجلسی، محمدباقر (۱۳۸۶). *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*. تهران: المكتبة الاسلاميه.
۶۶. محسنی، محمدآصف (۱۳۹۲). *معجم الاحاديث المعتبرة*. قم: نشر ادیان.
۶۷. مدیرشانه چی، کاظم (۱۳۷۷). *تاریخ حدیث*. تهران: سمت.
۶۸. مسلم، مسلم بن حجاج (۱۴۲۰ق). *صحیح مسلم بشرح النووي*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۶۹. مشکینی، علی (۱۴۲۱ق). *اصطلاحات الاصول*. قم: دفتر نشر الهادی.
۷۰. مظفر، محمدرضا (۱۴۰۵ق). *اصول الفقه*. بی جا: نشر دانش اسلامی.
۷۱. مغربی، نعمان بن محمد (۱۳۸۵ق). *دعائم الاسلام*. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
۷۲. مفید، محمدبن محمد (۱۳۷۱). *الكافئة فی ابطال توبة الخاطئة*. قم: المؤتمر لالفیه الشیخ المفید.
۷۳. مفید، محمدبن محمد (بی تا). *الجمال*. قم: داوری.
۷۴. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۷۵. موسوی بجنوردی، محمد (۱۳۷۱). *مقالات اصولی*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۷۶. مؤمن، محمد (۱۳۸۰). رابطه خمس و زکات با مالیات های حکومتی. *اقتصاد اسلامی*. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. ۱(۲). صص ۲۳-۳۲. DOI:--
۷۷. میرزای قمی، ابوالقاسم (۱۴۱۷ق). *غنائم الايام فی مسائل الحلال و الحرام*. مشهد: مکتب الاعلام الاسلامی فرع خراسان.
۷۸. نجاشی، احمدبن علی (۱۴۱۸ق). *رجال النجاشی*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۷۹. نجفی، محمدحسن (۱۳۶۷). *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۸۰. نراقی، مهدی (۱۴۱۵ق). *مستند الشیعه*. مشهد: مؤسسه آل البيت (ع).
۸۱. واقدی، محمدبن عمر (۱۹۶۶م). *المغازی*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی (۱۳۶۹). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

## References

### The Qur'an.

1. Ibn Abi Al-Hadid, Abdul Hamid bin Muhammad (nd), Explanation of Nahj al-Balagha, Tehran: Jahan. [In Arabic]
2. Ibn Abi Shaybah Kufi, Abdullah bin Muhammad (1409 AH), Al-Musannaf fī al-Hadith wal-Athar, Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic]
3. Ibn Bakkar, Zubair bin Bakkar (1995), Al-Akhhbār Al-Muwaffaqīyāt, Qom: Sharif al-Razi. [In Arabic]
4. Ibn Hajar Haythamī, Ahmad bin Hajar (nd), Al-Sawā'iq al-Muharaqah, Cairo: Maktaba al-Misrīya. [In Arabic]
5. Ibn Sa'd, Muhammad (1414 AH). Al-Tabaqāt al-Kubrā, Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic]
6. Ibn Asākir, Ali bin Hassan (1415 AH), History of the City of Damascus, Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic]
7. Ibn Fāris, Ahmad bin Fāris (nd), Mu'jam Maqāyīs al-Lugha, Qom: Maktab al-A'lām al-Islamī. [In Arabic]
8. Ibn Kathūr, Ismail bin Kathūr (1408 AH), Al-Bidāyah wa al-Nihāyah, Beirut: Dar 'Ihyā' al-Turāth al-Arabi. [In Arabic]
9. Ibn Manzour, Muhammad bin Mukrim (1414 AH), Lisān al-'Arab, Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic]
10. Ibn Hisham, Abdul Malik bin Hisham (nd), The Prophetic Biography, Beirut: Dar 'Ihyā' al-Turāth al-Arabi. [In Arabic]
11. Abu Rih, Mahmoud (1996), Lights on the Muhammadan Sunnah, Qom: Ansarian. [In Arabic]
12. Abu Dawood, Sulaiman bin Ash'ath (1410 AH), Al-Sunan, Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic]
13. Isfahani, Abu Al-Faraj (1995). Muqātil Al-Tālibīn, Qom: Sharif Al-Razi. [In Arabic]
14. Amini, Abdul Hussein (1414 AH), Al-Ghadir, Qom: Markaz Al-Ghadir for Islamic Studies. [In Arabic]
15. Alousī, Mahmoud (1415 AH), Rouh al-Ma'ānī, Beirut: Dar al-Kutub al-'Ilmīyah. [In Arabic]
16. Baharanī, Yusuf (1984), Al-Hadā'iq Al-Nāzirah, Qom: Moassisah Al-Nashr Al-Islamī. [In Arabic]
17. Bukhari, Muhammad bin Ismail (nd), Sahih Bukhari, Cairo: Ministry of Awqaf. [In Arabic]
18. Bukhārī, Muhammad bin Ismail (1425 AH), Sahih Bukhari, Beirut: Dar Al-Ma'rifah. [In Arabic]

19. Barzanji, Muhammad bin Tahir et al. (1434 AH), *Sahih Ta'rikh al-Tabarī*, Beirut: Dar Ibn Kathir. [In Arabic]
20. Barqī, Ahmad bin Muhammad bin Khālīd (nd), *Al-Mahāsin*, Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyah. [In Arabic]
21. Balādhurī, Ahmad bin Yahya (1424 AH), *Ansābul Ashraf*, Beirut: Dare Fikr. [In Arabic]
22. Bahā'ī, Mohammad bin Hussein (1398), *Hablul Mateen*, Qom: Basirati. [In Arabic]
23. Beihaqī, Ahmad bin Hussein (nd), *Al-Sunan al-Kubra*, Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic]
24. Tarabi, Ali Akbar (1424 AH), *Encyclopedia of Men*, Qom: Imam Sadiq (AS) Institute. [In Persian]
25. Hakim Neishābourī, Mohammad bin Mohammad (1406AH), *Mustadrak 'Ala al-Sahhain*, Beirut: Dar al-Ma'rifah. [In Arabic]
26. Hassan Bagi, Ali (2014), "Scrutiny of the Effect of Muslim Historians' Verbal Belief on Assimilation between the Wars of the Caliphs and the Wars of the Prophet (PBUH)", *Research in Belief and Theology*, Islamic Azad University Saveh Branch, 15, pp. 7-30, [In Persian]
27. Hassan Bagi, Ali (2017), *Pathology Critique and Analysis of History*, Arak: Arak University Publications. [In Persian]
28. Hassan Bagi, Ali (2018), "Review and Analysis of the Contextual Evidence and Its Impact on Understanding the Qur'an with a Damage Recognition Approach", *Literary-Qur'anic Researches*, 22, pp. 11-137. [In Persian]
29. Hassan Bagi, Ali (2018), *An Introduction to the Process of Understanding Hadith*, Arak: Arak University. [In Persian]
30. Hillī, Hassan bin Yousuf (1407AH), *Kashf al-Murād fī Sharh Tajrīd al-'I'tiqād*, Qom: Islamic Publications Institute. [In Arabic]
31. Himyarī, Abdullah bin Ja'far (1413AH), *Qurb al-Isnād*, Qom: Āl al-Bayt (AS) Institute. [In Arabic]
32. Khatib Baghdadi, Ahmad (1405AH), *Al-Kifāyah*, Beirut: Dar al-Kutub Arabi. [In Arabic]
33. Khouī, Abul Qāsim (1989), *Kitab Salat*, Qom: Lotfi. [In Arabic]
34. Khouī, Abul Qāsim (1410AH), *Kitab Tahārah*. Qom: Dar al-Hadi. [In Arabic]

35. Khouṭī, Abul Qāsim (nd), Mabānī Takmilah Manhaj. Beirut: Dar al-Zahra. [In Arabic]
36. Khouṭī, Abul Qāsim (nd), Manhaj Sālihīn. Qom: Madrasah Imam Baqir Al-Uloom (AS). [In Arabic]
37. Dārimī, Abdullah bin Bahram (nd), Al-Sunan. Damascus: Matba'at al-I'tiqāl. [In Arabic]
38. Ruhani, Mohammad Sadiq (1412 AH), Fiqh al-Sadiq. Qom: Dar al-Kutub. [In Arabic]
39. Zubaidī, Mohammad Murtada (1414 AH), Tāj al-'Arous min Jawāhir al-Qāmous. Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic]
40. Subhānī, Ja'far (1419 Ah), Usul al-Hadith wa Ahkām fī 'Ilm al-Dirāyah. Qom: Imam Sadiq (AS) Institute. [In Arabic]
41. Sayed Radī, Mohammad bin Hussein (nd), Nahjul al-Balaghah. Qom: Moassasah Dar al-Hijrah. [In Arabic]
42. Sistānī, Ali (1417 AH), Almasā'il Muntakhabah. Qom: Maktab Samahat Ayatollah Al-Uzma Sayyid Sistani. [In Arabic]
43. Shafi'i, Mohammad bin 'Idrīs (1403 AH), Kitab Al-Umm. [In Arabic]
44. Sha'rānī, Abul Hassan (1993), "A Letter in the Science of Dirāyah", Noor 'Ilm Journal, 50-51, pp.150-175, Qom: Publication of the Society of Teachers of the Qom Seminary. [In Persian]
45. Shahrīstānī, Ali (1418 AH), Prohibition of Compilation of Hadith, Beirut: Al-A'lamī Institute for Publications. [In Arabic]
46. Sāhib bin 'Abād, Ismā'īl (1414 AH), Al-Muhīt fī al-Lughah, Beirut: 'Ālam al-Kitāb. [In Arabic]
47. Salehi Shami, Mohammad bin Yousuf (1414 AH), Subul al-Hudā wa al-Rashād, Beirut: Dar al-Kitāb al-'Ilmīyah. [In Arabic]
48. Subhī Sālih (1984), Hadith Sciences and its Terminology, Beirut: Dar al-'Ilm lil Malā'īn. [In Arabic]
49. Sadr, Hassan (nd). Nihāyat al-Dirāyah, np: Mash'ar Publishing. [In Arabic]
50. Sadr, Mohammad Baqer (nd), Research in the Explanation of Al-'Urwat al-Wuthqā, Najaf Ashraf: Adab Printing House. [In Arabic]
51. Sadouq, Mohammad bin Ali (1386 AH), 'Ilal al-Sharā'i, Najaf: Al-Haidariyah Library. [In Arabic]
52. Sadouq, Mohammad bin Ali (1417 AH), Āmalī. Qom: Moassasah Ba'thah. [In Arabic]

53. Tabātabā'ī Yazdī, Mohammad Kazim (1420 AH), Al-'Urwah al-Wuthqā. Qom: Moassasah Nashr Islami. [In Arabic]
54. Tabarī, Mohammad bin Jarūr (nd), Ta'rikh Tabarī. Beirut: Dar al-Turāth. [In Arabic]
55. Tousī, Mohammad bin Hassan (1986), Tahdhīb al-Ahkām, Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiyah. [In Arabic]
56. Tousī, Mohammad bin Hassan (nd), Al-Fihrist, Qom: Al-Sharif al-Radī. [In Arabic]
57. Tayeb, Abdul Hussein (1999), Atyab al-Bayan, Tehran: Islamic Publications. [In Arabic]
58. Āmilī, Mohammad Jawad (1419 AH), Miftāh al-Kirāmah, Qom: Islamic Publishing Institute. [In Arabic]
59. Askarī, Morteza (1416 AH), Ma'ālim al-Madrisatayn, np: Tawhid Publishing. [In Arabic]
60. Fadl Muqaddad, Muqaddad bin Abdullah (1419 AH), Kanz al-'Irfan fī Fiqh al-Qur'an, World Assembly for the Rapprochement of Islamic Sects. [In Arabic]
61. Qurashī, Ali Akbar (2001), From Hijrat to Rahlat, Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiyah. [In Persian]
62. Kāshif al-Ghitā', Ja'far (2009), Kāshif al-Ghitā', Qom: Boustān-e Kitāb. [In Arabic]
63. Kadiwar, Jamileh (2000), Transformation of Shiite Political Discourse in Iran, Tehran: Tarh-e Now. [In Persian]
64. Kulainī, Mohammad bin Ya'qub (1986), Al-Kāfī, Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiyah. [In Arabic]
65. Malik bin 'Anas, Al-Muwatta' (1425 AH), Abu Dhabi: Zayed bin Sultan Foundation for Charitable and Humanitarian Works. [In Arabic]
66. Mamqānī, Abdullah (1411 AH), Miqbās al-Hidāyah fī 'Ilm al-Dirāyah, Beirut: Moassasah Āl al-Bayt. [In Arabic]
67. Majlisī, Mohammad Baqer (2007), Bihār al-'Anwār, Tehran: Islamic Library. [In Arabic]
68. Mohseni, Mohammad 'Āsif (2013), Mu'jam al-Ahadith al-Mu'tabarah, Qom: Adyan Publications. [In Arabic]
69. Modir Shane'chi, Kazem (1998). History of Hadith, Tehran: SAMT. [In Persian]
70. Muslim, Muslim bin Hajjāj (1420 AH), Sahih Muslim [with Sharh al-Nawawī,] Beirut: Dar 'Ihyā' al-Turāth al-Arabi. [In Arabic]

71. Mishkini, Ali (1421 AH), 'Usul al-'Usul, Qom: Dar al-Hadi Publishing House. [In Arabic]
72. Mazhar, Mohammad Reza (1405 AH). 'Usul al-Fiqh, np: Danesh-e Islami Publications. [In Arabic]
73. Maghribī, No'mān bin Mohammad (2006), Da'ā'm Islam, Qom: Moassasah Āl al-Bayt (AS). [In Arabic]
74. Mufīd, Mohammad bin Mohammad (1992), Al-Kāfī fī Ibtāl Tawbah Khōti'a, Qom: Imam Mahdi Institute. [In Arabic]
75. Mufīd, Mohammad bin Mohammad (nd), Al-Jamal, Qom: Davarī. [In Arabic]
76. Makarem Shirazi, Naser (1995), Tafsīr Nemoneh, Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyah. [In Arabic]
77. Mousavi Bojnourdi, Mohammad (1992), "The Relationship Between Khums and Zakat with Government Taxes", Research Institute of Culture and Islamic Thought, Islamic Economics, First Year, 2: pp. 23-32. [In Persian]
78. Mirzā Qomi, Abul al-Qasim (1417 AH), Ghanā'im Ayyām fī Masā'il al-Halal wa al-Haram, Mashhad: Maktab 'Alālm al-Islamī. [In Arabic]
79. Najāshī, Ahmad bin Ali (1418 AH), Rijāl Najāshī, Qom: Islamic Publications Institute. [In Arabic]
80. Najafī, Mohammad Hassan (1988), Jawāhir al-Kalām, Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyah. [In Arabic]
81. Narāqī, Mahdī (1415 AH). Mustanad al-Shi'a. Mashhad: Āl al-Bayt (AS) Institute. [In Arabic]
82. Wāqidī, Mohammad bin 'Umar (2017). Maghāzī [Translation by Mahmoud Mahdavi Damghani.] Tehran: Markaz Nashr Daneshgahi. [In Persian]